

تشویق‌ها و تنبیه‌های بهمن‌بیگی

گفت‌وگو با نوذر فریدونی معلم بازنشسته عشایری شیراز

مصطفی عبدلی

بازدید می‌کردم. این طوری بیشتر لذت می‌بردم.

۶ در آن دوره آموزش‌ها چطور بود؟

۶ با آموزش در شهر فرق داشت. دانش‌آموزان طوری آموزش داده می‌شدند که تمامی موارد درس ابتدایی تا پایه ششم را کاملاً یاد بگیرند. زمانی که دانش‌آموز به ۱۸ سال می‌رسید، به دانشسرا می‌رفت یا بعد از تمام کردن پنجم یا ششم ابتدایی می‌رفتند در دبیرستان عشایری قبول می‌شد؛ البته دانش‌آموز نخبه‌امیتی نداشت بچه خان باشد یا بچه چوپان؛ هر کسی که بهتر بود پذیرش می‌شد.

۶ با توجه به ظرفیت محدود پذیرش و تعداد زیاد متقاضیان ورود به دانشسرای عشایری، آیا سهمیه‌ای برای پذیرش دانش‌آموز از بین مناطق و ایل‌ها در نظر گرفته می‌شد؟

ظرفیت برای طایفه‌ای که ضعیف‌تر بود، بیشتر بود؛ مثل دشمن‌زیاری. چون دبیرستان نداشت. البته معلمان دشمن‌زیاری هم بیشتر تلاش می‌کردند. حتی دخترهای معلم دشمن‌زیاری به خارج از فارس هم می‌رفتند؛ از جمله به بانه و میروان، و در سخت‌ترین جاها خدمت می‌کردند.

۶ برای آن‌ها مشکلی پیش نمی‌آمد؟

نه؛ چون آن‌ها را همراه پدرها و یا برادرانشان که گاه معلم بودند، می‌فرستادند تا مشکلی پیش نیاید. در هر حال، یکی از افراد خانواده‌شان را با آن‌ها می‌فرستادند.

۶ این کارها نتیجه فکر و اندیشه خود بهمن‌بیگی بود یا ایشان مشاوره داشتند؟

۶ بهمن‌بیگی بیشتر با راهنمایان تعلیماتی و رئیس دانشسرا مشورت می‌کردند و سپس اقدام می‌کردند.

۶ یعنی با ایشان جلساتی داشتید؟

۶ بله، جلساتی داشتیم.

۶ در آن جلسات چه می‌گذشت؟

۶ مثلاً در مورد این حرف می‌زدیم که می‌خواهیم یک دختر معلم را به فلان جا بفرستیم و چه کسی را باید با او همراه کنیم؛

۶ نحوه همکاری شما با بهمن‌بیگی چگونه بود؟

۶ در سال ۱۳۳۷ وارد دانشسرای عشایری شدم. پس از یک سال در مهرماه ۱۳۳۸ به‌عنوان معلم در یکی از روستاهای یاری به نام «گورک» مشغول به تدریس شدم. حدود ۹ ماه از تدریس می‌گذشت که آقای بهمن‌بیگی به اتفاق آقایان علیرضا خان‌ایلامی و علی‌اکبر اعتمادی برای بازدید از کلاس آمدند. بهمن‌بیگی سرپرستی دبیرستان شبانه‌روزی عشایری شیراز یا همان ۴۰ نفری را در سال ۱۳۴۶ به من واگذار کردند. البته به سبب کمبود جا این چهل نفر را سه قسمت کرده بودند؛ یک قسمتش را به من داده بودند و دو قسمتش را به دو معلم دیگر که از معلمان ورزیده بودند.

پس از یک‌سال خدمت در شبانه‌روزی عشایری شیراز به‌علت عشق و علاقه‌ای که به کار در محیط خارج از شهر داشتم، با مشورت آقای بهمن‌بیگی و به دستور ایشان، به‌عنوان راهنمای تعلیماتی مدارس عشایری مشغول کار شدم. گذشته از ایفای نقش راهنمای تعلیماتی، اقدام به برگزاری اردوهای تربیتی نیز کردم.

۶ همکار خانم هم داشتید؟

۶ از اول نه! سه چهار سال بعد از شروع کار، معلم خانم هم داشتیم.

۶ تعصبات عشایری مانع اشتغال خانم‌ها به شغل معلمی نبود؟

۶ نه؛ آقای بهمن‌بیگی کاری کرده بود که خانم‌ها با همان لباس محلی مشغول به کار معلمی می‌شدند. حقوق خوب هم می‌گرفتند؛ حدود پانصد ششصد تومان به آن‌ها می‌دادند. علاوه بر این، معلم شدن باعث می‌شد موقعیت اجتماعی بهتری به‌دست بیاورند.

۶ شما سرپرست یک مدرسه شبانه‌روزی بودید؛ چطور شد که اقامت در محل ثابت در کنار خانواده را رها کردید و به دنبال کار راهنمایی رفتید؟

۶ من به عشایر و چادر عشایر در بیرون از شهر علاقه داشتم و در شهر ناراحت بودم. از خدمت در شیراز و سرپرستی دبیرستان لذت نمی‌بردم؛ برای همین، می‌رفتم به مناطق و از مدارس

می‌روند، از بهمن بیگی بدشان می‌آمد.

ع حقوق و مزایایی که معلمان عشایری می‌گرفتند، چه تأثیری بر ایجاد انگیزه برای کار در مناطق عشایری داشت؟

ع تأثیر زیادی داشت. برای مثال، زمانی که من راهنما بودم، به همراه آقای بهمن بیگی و یکی از فرماندهان عالی با هلی کوپتر برای بازدید رفته بودیم. بازدید از کار یک معلم که با خواهرش در جایی میان کوه کار می‌کرد و اتفاقاً بسیار خوب هم کار کرده بود. آن فرمانده از او پرسید: حقوق چند است؟ گفت: نهصد تومان. گفت: راضی هستی؟ گفت: بله آقا، به اندازه یک کارمند شرکت نفت پول می‌گیرم؛ راضی نباشم؟ راضی بودند. نهصد تومان در آن زمان پول زیادی بود.

دانش آموز نخبه؛
اهمیتی نداشت
بچه خان باشد
یا بچه چوپان؛
هر کسی که
بهتر بود پذیرش
می‌شد

ع در آن زمان حمایت دولت از آموزش و پرورش عشایری چگونه بود؟

ع اول‌ها آموزش و پرورش عشایری را نمی‌شناختند اما بهمن بیگی به تدریج با زرنگی خودش مسئولان رده بالای مملکتی را با آموزش و پرورش عشایری آشنا کرد. او اردو تشکیل می‌داد و آن‌ها را دعوت می‌کرد. آن‌ها وقتی مدارس را می‌دیدند، لذت می‌بردند و همین باعث می‌شد به بهمن بیگی کمک کنند.

ع یکی از مشکلات و چالش‌های اساسی امروز مدارس عشایر دریافت نکردن کمک و حمایت والدین از آموزش و درس خواندن بچه‌هایشان است. می‌خواهم ببینم در آن زمان که شما کار می‌کردید، چطور بود که خانواده‌ها به این امر کمک می‌کردند؟

ع در آن زمان چون دانش آموز وقتی کلاس ششم ابتدایی را تمام می‌کرد می‌آمد معلم می‌شد و زندگی خانواده را عوض می‌کرد، خانواده‌ها خیلی با مدرسه و معلم همکاری می‌کردند؛ مثلاً من در همان منطقه خودمان خانواده فقیری را سراغ دارم که چهارتا از بچه‌هایش معلم شده بودند؛ یک دختر و سه تا پسر. در هر ماه هم چهارتا پانصد تومان می‌آمد به خانه آن‌ها. علاوه بر این، چادر و زیلو و چراغ علاءالدین و چیزهای دیگر هم به معلم می‌دادند و این‌ها زندگی آنان را زیر و رو می‌کرد. با این اوصاف، چرا حمایت نکنند؟ آن‌ها علاوه بر حمایت، تشویق هم می‌کردند!



پدرش، برادرش... البته برای پدر این دخترها هم خوب بود؛ چون هم به آن‌ها حقوق می‌دادند هم چراغ توری، زیلو و... که خانواده معلم می‌توانست از آن‌ها استفاده کند.

ع شما خودتان کجا درس خوانده بودید؟

ع من در روستا درس خوانده بودم و معلم‌مان، آقای حاتم، شهری بود. البته ما در ده خودمان مدرسه

نداشتیم و مدرسه در ده دیگری بود که خان نشین بود و خان معلم داشت. پدرم به من گفت که باید برید آنجا و پهلوی آقای حاتم درس بخوانی. بعدش هم معلمی به نام آقای حدائق به روستای خودمان دادند.

ع چطور شد که وارد دانشسرای عشایری شدید؟

ع بعد از اینکه ششم ابتدایی را خواندیم و قبول شدیم، متوجه شدیم که آقای بهمن بیگی دانشسرای به نام دانشسرای ابتدایی تأسیس کرده است. به ما گفتند اگر مدرک ششم ابتدایی داشته باشید، می‌توانید به آن دانشسرا بروید. ما هم خودمان داوطلب شدیم و رفتیم در امتحان آنجا شرکت کردیم و قبول شدیم.

ع آقای بهمن بیگی با معلم‌های کم‌کار چگونه برخورد می‌کرد؟

ع با قاطعیت برخورد می‌کرد؛ مثلاً چنین کسی را یک‌سال از کار معاف می‌کرد و به او حقوق هم نمی‌داد. بعد از یک‌سال او را می‌آوردند سرکار و این باعث می‌شد رویه کاری‌اش عوض شود و کارش را درست انجام دهد.

ع بهمن بیگی در میان ایل هم دشمن داشت؟

ع بعضی از خوانین که نوکرها و کلفت‌هایشان را آورده بود و معلم کرده بود با او بد بودند. حتی خان‌هایی که قبلاً با تیر و تفنگ به کوه می‌زدند، وقتی می‌دیدند همه مردم سواددار شده‌اند و دیگر کسی پشت سرشان نیست، وقتی می‌دیدند همه معلم یا کارمند یا دکتر و مهندس‌اند و فقط چند پیرمرد به دنبال آن‌ها

